

آمیولانس

مساله علف‌های هرز و راه‌حل زبان‌بسته



پوریا عالمی

● چشم‌هام چهارتا شد و با گذاشتم روی ترمز. کله را از آمیولانس آوردم بیرون و دیدم که علی جنتی، وزیر مبارک ارشاد، رفته داخل چمن‌های پارک.

گفتم: علی جان، بابا، از چمن‌ها بیرون بیا. بیا بیرون تا چمنی نشندی. علی جان جنتی که داشت یکسری سبزه و علف و گل و درخت و بوته را از دل خاک بیرون می کشید، گفت: نه من «جلو رویش علف‌های هرز را در سیستم فرهنگی خواهم گرفت».

گفتم:ای بابا، چرا به هرکی می‌رسیم دارد جلوگیری می‌کند از یک چیزی.

علی جان جنتی گفت: من قبلاً گفته بودم که مخالف «سانسور» هستم. ولی الان جلو رویش علف‌های هرز فرهنگی را می‌گیرم.

گفتم: یک‌دقیقه جلوگیری نکن و برگرد نگاه کن. الان همین بلاغی‌سانسور شده، چون موقع هرس کردن آدم حواسش نیست و موقع کندن علف‌های هرز، چندتا گل و چندتا چنار هم از ریشه بیرون کشیده می‌شوند. جنتی نگاه کرد و متأثر شد. گفت: عیبی نداره، به‌جای این چنارهای کهنسال می‌گوییم از چین درخت بن‌سای وارد کنند. در همین لحظه علف‌های هرز که جلوشان گرفته شده بود، آمدند و می‌خواستند با پلاکاردهایی حاوی مضامین «ما علف هرز نیستیم» جلو آمیولانس حضورشان را به‌هم‌رسانند که علی جنتی به علف‌های هرز جلوگیری شده گفت: ببینید، شما می‌گویید علف هرز نیستید؟ درست؟

علف‌های جلوگیری‌شده گفتند:بله.

علی جنتی گفت: خیلی خب، بهترین راه تشخیص این است که شما ربرزیم جلوی یک چهارپای حرفه‌ای مثل گاو تا روی شما کار کارشناسی انجام دهد. اگر شما را خورد معلوم می‌شود علف هرزید. اگر نخورد که هیچی. من گفتم: ولی اگر واقعا خورد چی؟ گفت: هیچی. دیگر خورده است دیگر.

من گفتم:ای بابا، ولی تا آنجا که من می‌دانم علف و کانغذ و مقوا و روزنامه و هرچی را بدهی این زبان‌بسته می‌خورده، آن چی؟

گفت: چه خبر؟ خوبی؟ آمیولانس چی، دیگر وقتش است بروی توی افق گم‌و‌گور شوی. نمی‌روی؟ دیدم دارد منطقی حرف می‌زند و وقتش شده که بروم گم‌شوم؛ رفتم.

در همین حوالی

گزارش زنده بعد از ۲۴ سال



جواد مازاده

خیلی‌ها به‌خصوص آنها که ۳۰سالگی را رد کرده‌اند، وقتی جام‌چپانی از راه می‌رسد و می‌خواهند خاطرات فوتبالی‌شان را مرور کنند، به یاد جام‌چپانی ۱۹۹۰ ایتالیا می‌افتند؛ جام اشک‌های مارادونا، خنده‌های لوتار ماتئوس و دروازه به‌توپ‌بسته‌شده امرا؛ جامی که شب بازی برزیلش با زلزله ویرانگر رودبار و منجیل همزمان شد و تهرانی‌ها را از تسوی خانه‌ها و از پای تلویزیون‌های سیاه‌وسفیدشان، کنشاند توی کوچی‌ه و خیابان. اما جام‌چپانی ۹۰ که ۲۴سال از آن گذشته است، یک خاطره دیگر را هم به‌جا گذاشته. در آن دوره، بهرام شفیع که مهم‌ترین گزارشگر فوتبال‌های تلویزیون به حساب می‌آمد و همه او را با تکه‌کلام‌ها و شیوه گزارشگری‌اش قبول داشتیم، راهی ایتالیا شده بود تا بازی‌ها را از محل برگزاری مسابقات و به‌صورت مستقیم گزارش کنند؛ درست همان کاری که امسال مزدک میرزایی کرد و به برزیل رفت برای گزارش مستقیم بازی‌ها. آن سال بهرام شفیع در همان بازی اول، عیش زده، هنوز چنددقیقه از بازی آرژانتین-کلمرون نگذشته بود که ارتباط تلفنی او قطع شد و عباس بهروان از داخل استودیو جام‌چم بازی را گزارش کرد. این روند ادامه پیدا کرد و بهرام شفیع آفتابی نشد تا بعد از فینال مسابقات که برگشت به برنامه «ورزش و مردم»، آن سال اتفاقاً گزارش‌های بهروان خیلی به دل‌ها نشست و رسانی و جدیت لحن صدایش در ذهنمان ماند. حالا ۲۴سال از آن زمان گذشته و گزارشگر تلویزیون ما کم‌اگان نمی‌تواند گزارشی مستقیم از بازی‌ها داشته باشد. او مجبور است از روی تصاویر اصلی بازی‌ها گزارش کند و وقتی نمی‌داند که شبکه سه، چه تصاویری را حذف کرده و چه چیزهایی را دارد به‌خورد ببینده می‌دهد، کم‌کم باعث بیرون‌زدن دم خروس می‌شود و لاجرم باید قید گزارشش را زد. وقتی می‌گوید مارادونا هم به ورزشگاه آمده، تصویر عروسک یوزپلنگ را می‌بینیم و وقتی از هواداران ایرانی تعریف و تمجید می‌کند، تماشاگران آرژانتینی بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شوند. شاید اگر مزدک میرزایی در ایران می‌ماند و هیچ گزارشگری به برزیل اعزام نمی‌شد، امروز هم تکلیف او روشن بود و هم تکلیف مسوولان پیش بازی‌ها. جای شکرش باقی است که بعد از ۲۴سال، فوتبال ایران تغییرات زیادی کرده و دچار پسرفت نشده جای شکرش باقی است که نحسی آن شب بازی برزیل در جام ۱۹۹۰ این‌بار که بازی‌ها در کشور خودشان برگزار می‌شود، دامن ما را نگرفت. کاش تلویزیون ایران، تصویر مارادونا را که در بازی ایران- آرژانتین به ورزشگاه رفته بود پیش می‌کرد تا خاطرات ما بیش از پیش زنده می‌شد.

شترق روزنامه

پنجشنبه ۵ تیر ۱۳۹۳ ۲۸ شعبان ۱۴۳۵ ۲۶ زوئن ۲۰۱۴ سال یازدهم، شماره ۲۰۴۹ ۱۶صافحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ • اذان صبح فردا ۴:۰۴ • طلوع آفتاب ۵:۵۰

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

علی جهانشاهی



رویای نا تمام یوزهای شگفتی ساز



میراث فردا

شیخ مرد، اما شیخوخیت ادامه دارد



غلامعلی عکاشه
رییس انجمن جراحان ارتوپدی

۱- شهریور ۵۴. برق حادثه مرا پرت کرد. بیمارستان شفاعیحیایان، بدون اینکه بدانم یا حتی بخواهم دلگیر از شهری که کنده شده‌ام (به‌اجبار نظام) دلگیرتر از آن تراکم جمعیت، انبوه ترافیک، انبوه زرق‌وبرق و تراکم لیخنده‌ای معنی در تلی از اندوه. تسوی صف ناهار پنجشنبه ایستادم، منتظم ناهاری بخورم و پس از «آزادی» از بند بیمارستان سوار پژو ۵۰۴ شوم و به طرف اصفهان که تراکم‌های فوق کمتر زل می‌زنند توی چشم آدم، بروم. پشت‌سرم در صف ناهار کسی ایستاده است قیافه‌ای گرده، سری کم‌مو یا لیخندی که شاید از نوع دیگر باشد. سوال می‌کنم «کیست؟» جوابم: «شیخ است، دکتر شیخ‌الاسلام‌زاده، وزیر محترم» شاید از احترام یا ترسی که همیشه از وزیر و وکیل داشته‌ام به او تعارف می‌کنم که جلو من حرکت کند. جوابش نه است با آن لیخندی که گشادتر می‌شود، خنده می‌شود و می‌گوید: «که از من برتری دیر یا زود جای ما را خواهید گرفت پس جای همان‌جاست. جای خودت بایست» کلامش مرا کمی جذب می‌کند. اما او وزیر است، وزیر حکومتی که من برای به زیر آوردنش تلاش می‌کنم، پس چگونه فریب چنین لیخند و کلامی را بخورم؟ حکومتی که من را از شهر دالخواهم که عاشقانه دوستش داشتم (سراوان) پرت کرده در دشت ویرانگر انسان‌های بی‌ارز. به بهانه‌ای پس از ترک او دنبالش می‌روم که خنده و آکره او را ببینم که ماشین‌های گارد و... را که او سوار شورولت ۲۵۰۰ ایرانی می‌شود. در دلم چیزی فرومی‌افتد که ساختمان شفا را زیباتر می‌کند و این زیبایی تا انتهای دورام ادامه دارد: «زیبایی پذیرش مسوولیت حرفه‌ای در مقابل مردم»

۲- سال ۶۲، اوج جنگ ویرانگر عراق علیه ایران

پیشنهاد فردا

● خواندن خاطرات سیاسی همیشه طرفدار داشته خصوصاً اگر از آن مردی باشد که نمی‌از عصر خود را صرف مبارزه کرده و اکنون رییس‌جمهور عراق است. کتاب «رییس‌جمهور پیشمرگه»، که بخشی از خاطرات جلال طالبانی را

در خود دارد، «معد قیاش» نوشته و به ترجمه سلمان سلیمانی توسط نشر دات منتشر شده. قیاض از روزنامه‌نگاران عرب است که یک ماه همراه جلال طالبانی بوده و مصاحبه‌های خود را با او در این کتاب منعکس کرده. این کتاب با قیمت

عسل عباسیان: بعدازظهر دیروز، در تحریریه نشسته بودیم و دل‌توی‌دلمان نبود برای بازی‌ای که قرار بود داور چند ساعت بعد، در سوت آغازش بدمصد. در بی‌خبری مطلق بودیم، اما امیدوار؛ مثل همه این سال‌ها که امید سر پا نگه‌مان داشته بود. مرز شیرین بازی ایران در برابر آرژانتین هنوز زیرزبانمان بود و برای امروز آرزوی برنده‌بودن و شادی را داشتیم. به این فکر می‌کردیم که اگر صعود کنیم، بازی بعدی‌مان در برابر فرانسه چگونه خواهد بود؟ همین شد که به سراغ سهرمند رفتیم، خواستیم ببرسیم امروز دوست دارند به ملی‌پوشان چه بگویند اما آنها بیشتر از دلپوره‌ها و شادی‌های این‌روزهایشان گفتند که می‌خوانید. «رسول صدرعاملی» یک فوتبال‌بین حرفه‌ای است که می‌گوید به‌شدت پیگیر رقابت‌های جام‌جهانی است و به گمان او: «فوتبال کلا دیدنی است و هر کس فوتبال را دوست ندارد خودش را از یک لذت بسیار جذاب محروم کرده فوتبال‌دین باعث می‌شود، یک‌ساعت‌ونیم همه‌چیز را فراموش کرده و فقط به توپ داخل زمین فکر کنیم» تیم مسود علاقه صدرعاملی» در اینن رقابت‌ها، پس از تیم‌ملی ایران، تیم فرانسه است. او می‌گوید: «اگر ایران صعود کند (هنوز دیروز است و ما نمی‌دانیم که نتیجه بازی در مقابل بوسنی چطور رقم خورده) و در مقابل فرانسه قرار بگیرد، حتما طرفدار تیم‌ملی‌مان هستیم». این کارگردان و فیلمنامه‌نویس، همچنین معتقد است: «در این جام، مهم‌ترین اتفاقات تاریخ

گزارش فردا

رسول صدرعاملی، هنگامه قاضیانی و هانیه توسلی از «یوزهای ایرانی» می‌گویند

خسته نباشید جانانه



فوتبال ایران حادث شده‌اند» و بعد ادامه می‌دهد: «همیشه می‌گفتند یک مربی خوب، یک مولف و مدیر خوب است و وقتی مدیری، خوب باشد می‌تواند نظم و دقت و خودباوری را به تیمش بدهد. «ولاسکو» در والیبال و «اکرروش» در فوتبال نشان دادند که چطور می‌توان با درک و شناخت صحیح و درست و علمی و البته عاشقی، به‌سرعت پیش‌رفت و در کمترین زمان، دشوارترین راه‌ها را پیمود و به نتیجه رسید. مدیریت صحیح و توانا و طراحی سیستمی که بتوان با آن نظم و استراتژی را القا کرد و همچنین مسوولیت‌پذیریودن سبب می‌شود تا قدرتمندانه عمل کرد و قابل تحسین بود. امیدوارم در عرصه‌های دیگر هم، چنین مدیرانی بر سر کار بیایند. فوتبال هم درس‌های خودش را به ما می‌دهد، پس باید پیگیرش باشیم و به آن دقت کنیم و از آن بیاموزیم.» هنگامه قاضیانی» هم که در این مدت پیگیر بازی‌های تیم‌ملی ایران در رقابت‌های جام‌جهانی ۲۰۱۴ بوده، هنرمند دیگری است که با همان لیخند همیشگی‌اش، درباره بازی ایران، به‌خصوص بازی در مقابل آرژانتین، خطاب به بازیکنان تیم‌ملی می‌گوید:



اشکان خطیبی

ورزش ریشه تمام تنبلی‌هاست؛ باور نمی‌کنید؟! همین الان بزنید شبکه عادل فردوسی‌پورا دیدن مسابقه ایتالیا- کاستاریکا قفل‌ک‌تون نمیده؟ هیچ ایرادی ندارم. بزنید شبکه ورزش. این یکی چی؟ برزیل شیلی مثلاً... آهان گرفتیم. کلا به فوتبال علاقه ندارید. حتماً مثل خیلی از دوستان من معتقدید فوتبال‌بست‌ها پول مفت می‌گیرن یا چه می‌دونم... فوتبال ورزش بیخودیه! هیچ اشکالی ندارم. می‌تونید شبکه دو رو بگیرید. مطمئن باشید گزارش والیبال ایران- ایتالیا باعث میشه باد غرور ملی به غیبتون برگرده و فریاد پیروزی سر بدیدم... آخ... آخ... خیلی

یادداشت‌های یک دیوانه

ورزش، ریشه تمام تنبلی‌هاست!

پیش‌رو خواهد شد. تا جایی که عملا دفا‌ت ا‌داری، بانک‌ها، موسسات، دانشگاه‌ها، مترو... تبدیل به صحنه برنامه ۹۰ و در شکل کلان‌تر، ورزش و مردم می‌شود. حتی برنده‌های بزرگ هم بی‌خیال کسب مال بیشتر شده‌اند، کارخانه‌ها را تعطیل کرده و بر بیلبوردها از تیم فوتبال‌مان حمایت می‌کنند. من، از همه جایی خبر! در پیاده‌روی راه می‌روم که رندی از دور صدایم می‌زند؛ آقا اشکان؟ دادا چطور شما رفتی برزیل؟!»

من: اوم... والله... اوم... اون... کارت درسته دادا. کنار مدرمتی، مرام داری!

من: بله! اون: ایشالا والیبال قهرمان می‌شیم اونوقت، اونا لدشون می‌سوزه که پاشدن رفتن برزیل‌امن: چشم!



به دلیرمردان ایرانی افتخار می‌کنیم

فقط با ضمانت سه‌ماهه
مرکز تماس: ۰۲۱-۸۲۵۵ سرویس

SAMSUNG